

بخوان، فکر کن، تغییر بده! 3

دکتر یداله سعید نیا

در شماره پیش با طرح نقش محیط در فرآیند کمال، بحث وارد عرصه تعلیم و تربیت شد. با مرور نتایج بحثهای گذشته سعی میشود زمینه ورود عمیق تر به بحث مدرسه ایجاد شود.

نتایج بحثهای گذشته این بود که انسان دارای سه نیرو است:

1. تعقل، تفکر و تحلیل
2. اختیار و آزادی انتخاب
3. کشش درونی به سمت کمال خود

تحلیل قبلی نشان داد که به نظر می رسد روانشناسی جدیدو احتمالا دین - هر دو - بر آن هستند که هر انسانی مقدر است که خود سرنوشت خودش را تعیین کند (آزادی انتخاب) و برای آنکه بتواند بهترین انتخاب را کند و نسبت به انتخاب خود مسیول باشد، در او کشش به سمت خیر و کمال خود گذاشته شده است - اگر چه او مجبور به پیروی از آن نیست بلکه مختار است که آن را برگزیند یا بر نگزیند. برای اینکه بتواند این کشش را درک، تحلیل و نتیجه گیری کند، نیروی تفکر و تعقل به وی اعطا شده است. پس ابزار های رسیدن به کمال برای هر فردی فراهم است.

توجه به این نکته - اگر چه بارها انجام شده - لازم است که این بدان معنی نیست که همه باید یک مسیر را طی کنند. کمال هر فرد با دیگری متفاوت است و مجموعه بسیار وسیعی از انتخاب ها هست که در طیف کمال قرار میگیرد. نکته مهم تر از آن، اینست که اگر کسی به مسیری رفت که کمال وی نیست و برای دیگران هم به یقین معلوم است که در مسیر کمال قرار ندارد، نمی توان قدرت انتخاب او را محدود کرد و او را وادار به انتخاب مسیری کرد که به زعم دیگران و یا حتی به واقع - اگر چه این امر شاید به یقین ممکن نباشد - در مسیر کمال نیست.

بنا براین نه تنها در مجموعه وسیع انتخاب هایی که در طیف کمال هستند، فرد باید آزادانه انتخاب مناسب خود را داشته باشد بلکه اگر فردی حتی به اعتراف خودش می خواهد مسیر غیر کمال خود را انتخاب کند، کسی حق ندارد این حق را از او بگیرد.

اگر آزادی انتخاب به معنی آزادی در انتخاب مسیری مشخص از مسیرهای کمال یا مسیر کمال در مقابل مسیر غیر کمال بود، باید نام آنرا از آزادی انتخاب به اجبار در انتخاب تغییر دهیم.

مشکل در واقع از همین نکته باریک آغاز می شود که دیگری - هر کس که باشد - بخواهد ادعا کند که می داند مسیر کمال برای یک فرد چیست و این تشخیص خود را بر تشخیص دیگران در مورد آن فرد و بر تشخیص خود فرد در مورد خودش ترجیح دهد و به بهانه اینکه می خواهد آن فرد فقط در مسیر ضلالت نباشد و سپس به بهانه اینکه دلسوز اوست و مسیر خاص کمال او را می داند، آزادی انتخاب او را محدود و محدود تر کند.

بنا بر این هیچ بهانه ای نباید مانع آزادی انتخاب فرد شود. طرفه آنکه وسایل تشخیص کمال هم در درون فرد نهفته است که فطرت و قدرت تعقل می باشد.

اکنون دوباره به بحث نقش محیط بر میگردیم. همانگونه که در بحث قبلی دریافتیم نقش محیط نه تنها قابل حذف نیست بلکه بسیار اساسی است. این نقش به طور خلاصه عبارت است از کمک به فرد برای آنکه بتواند از نیروهای درون خود بهتر استفاده کند.

به طور خلاصه در هر یک از سه نیروی درون، نقش محیط چنین است:

1. آزادی انتخاب: برداشتن همه موانع محدود کننده آزادی انتخاب و ایجاد فضایی برای انتخاب واقعا آزادانه و به دور از فشارهای آشکار و پنهان
2. فطرت: فراهم کردن نیازهای انسان و وارد نیابردن فشار بر این تمایلات در جهت خاص و وابسته نکردن ارضا نیازهای اساسی فرد به جهت گیری های خاص
3. تعقل و تفکر و تحلیل: فراهم کردن زمینه پرورش تعقل و تفکر با ایجاد فضا و امکاناتی که تفکر و تحلیل در آن تمرین شود و تقویت گردد و دادن اطلاعات صحیح، کامل، همه جانبه و به دور از ارزش گذاری های یک طرفه به فرد.

با تلاش برای تبیین موارد بالا بتدریج بحث نقش مدرسه مطرح می شود. اکنون با فرض اینکه نتایج گرفته شده مورد قبول قرار گرفته، می توان بحث را در فضایی ملموس تر و با بیانی ساده تر پی گرفت. اگر چه در محیط خانواده ممکن است هر یک از موارد بالا دچار آسیب هایی شود و می توان در یک بحث مستقل به آسیب شناسی عملکرد خانواده در این مورد پرداخت و روشن کرد که چگونه خانواده ها آزادی انتخاب کودکان را سلب می کنند و بجای ارزش گذاشتن به نیروی تعقل آنها، آن را ملامت می کنند و کشش های درونی کودکان را جهت می دهند، اما فعلا بحث مدرسه در اولویت است.

همچنین شاید نیاز به اینکه بحث شود که در جامعه نیز از طرف رسانه ها و نهادها و سیاسیون نیز آسیب ها چگونه ایجاد می شود، کم نباشد ولی موضوع این نوشتار بیشتر به مدرسه معطوف است.

ابتدا به آسیب شناسی نقش مدرسه در پرورش نیروی تعقل می پردازیم. ممکن است مدرسه خود را متولی ایجاد زمینه کمال فرد نشناسد و ادعا کند که وظیفه او تدریس دروس به دانش آموزان و ارزشیابی از میزان یادگیری آن هاست. در واقع شاید بهتر باشد که مدارس همین نقش را برای خود تعریف کنند و از این مرز هم فراتر نروند. ماموریت خود را تدریس دروس مشخص شده و ارزشیابی از آنها بدانند. این وظیفه بسیار روشن است و اگر مدارس چنین باشند کمترین آسیب را به فرآیند کمال وارد می کنند.

اگر چه همین نقش هم می تواند در صورت درست انجام نشدن، آسیب زا در مسیر کمال باشد ولی عمده آسیب ها از آنجا نشات می گیرد که مدرسه ماموریت های بسیار بزرگتری برای خود قایل است.

اکنون - حداقل در مقام ادعا - مدرسه خود را متولی تربیت به معنی ساخته شدن (کمال) دانش آموزان می داند و هر روز طرحی برای ارتقا و اثر بخشی مدارس در ایجاد دانش آموزان سالم، قوی، متعهد، متدین، متخصص و 000

داده می شود. در واقع اگر این ادعاها را بخواهیم کمی هم جدی بگیریم، آنگاه باید بررسی شود که نقش مدرسه در پرورش تعقل و تفکر و تحلیل که یکی از سه پایه کمال است چیست؟ اگر نقش مدرسه تکامل فرد است، چقدر فضا برای تعقل و تفکر وجود دارد؟

پرورش قدرت تعقل و تفکر و تحلیل نیاز به ایجاد فضایی دارد که فرد را ترغیب کند که فکر کند. نظر بدهد، بحث کند، انتقاد کند، مسیله ایجاد کند و مسایل را حل کند. اگر چه معلومات و دانش ها مهم هستند و دانش آموزان باید آنها را بیاموزند ولی اگر کفه تربیت و پرورش نسلی کارآمد و خودساخته و تکامل یافته در ماموریت مدارس سنگین تر است پس فضای تفکر و تحلیل و تعقل باید سنگین تر باشد.

نه تنها در دبستان ها - که اساسا برخی به غلط معتقدند که "هنوز بچه است و قدرت تفکر و تحلیل ندارد" -- بلکه حتی در دبیرستان هم حجم معلوماتی که دانش آموز باید آنها را بیاموزد و آزمون دهد به حدی زیاد است که فرصتی برای تعقل و تحلیل نمی ماند.

اگر چه هر علمی در واقع بر پایه تفکر و تحلیل ایجاد شده و توسعه یافته است ولی حتی در دروسی که به تفکر و تحلیلی بودن معروف تر هستند مانند فلسفه، روانشناسی، ریاضیات و فیزیک و بسیاری دیگر نیز، دانش آموزان عمدتا به یاد گرفتن معلومات کتاب می پردازند و زمانی برای تحلیل و تفکر به وجود نمی آید.

نباید از این نکته گذشت که تصور اینکه در کودکی و یا در دبستان قدرت تفکر و تحلیل در بچه ها رشد نمی کند، از آسیب زا ترین فرضیات در والدین و معلمین است. اساسا قدرت تفکر در کودکی شکل می گیرد. هوش از تولد تا نوجوانی در حال رشد است و سپس متوقف می شود. قدرت تحلیل افراد بستگی مستقیم به نحوه تعاملاتی که در کودکی با محیط داشته اند دارد.

بنابر این دوره کودکی و دبستان بیشترین ضرورت و بهترین موقعیت برای پرورش قدرت تحلیل و تفکر است. ایجاد فضایی که در آن کودک با مسایل رو برو شود و بتواند آزادانه با آن تعامل کند و احیانا مسایل را حل کند، بیشترین نقش را در پرورش قدرت تفکر آن ها دارد.

معلومات، به خصوص در سنین بالاتر عمده ترین مواد خام برای تمرین تفکر و تحلیل هستند بر خلاف سنین کودکی که مواد و اشیا و محسوسات این نقش را به عهده دارند. ابزارها، مواد و محسوسات معمولا بار ارزشی ندارند بنابر این آسیبی در تمرین های کودکان برای پرورش تعقل ایجاد نمی کنند. اما معلومات، اگر دارای ارزش های تند باشند امکان تمرین صرف برای تقویت قدرت تعقل را از بین می برد.

وقتی گزاره های متعددی با پیش فرض های "حتما درست است"، "جزو بدیهیات است"، "جزو مقدسات ماست" و غیره، به فرد داده میشود در واقع اولاً به او نگرش هایی داده می شود که خود آن ها را انتخاب نکرده است - و این با آزادی انتخاب مغایرت دارد - و ثانياً امکان تمرین تحلیل و تعقل از وی سلب می شود زیرا وقتی گزاره ای درست است دیگر دلیلی برای بررسی، تحلیل و تفکر در مورد آن نیست.

بررسی اینکه در مدرسه ها چقدر این اتفاق می افتد کار سختی نیست و احتمالا عمده معلمین نسبت به این موضوع دیدگاه مشترک و نا خوشایندی دارند.

بررسی نقش مدرسه در دو عامل دیگر فرآیند کمال را به نوشتار بعدی می سپاریم.